

به نام خدا

اندیشه‌های اخلاقی در شاهنامه فردوسی

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

ملك الشعراى بهار

سجایای اخلاقی و ملکات فاضله، درتامین سعادت بشر، بسیار اهمیت دارد، اگر اخلاقیات درجامعای وجود نداشته باشد، زندگی درآن جامعه همچون جهنمی می‌شود.

آن‌کس خوشبخت و سعادت‌مند است که جان خود را از پلیدی‌ها پاک‌کند و روح خویش را از ناپاکی‌ها برهاند و آن‌کس که خود را به آلودگی‌ها، آلوده‌کند و به ناپاکی‌ها بگراید، بدبخت است: « قدا فلاح من زکیها . و قد خاب من دسیها . »^۱ یعنی

۱ - آیه ۹ و ۱۰ سوره الشمس (۹۱) خداوند در این آیه، پس از آن‌که به خورشید منبع نور و درخشندگی آن و به‌ماه‌که در شب پس از خورشید می‌آید، سوگند یاد می‌کند و بعد از آن‌که به آسمان و زمین و نفس انسانی سوگند یاد می‌کند و کلام خود را بدین سوگندها، موکد می‌کند سرانجام می‌گوید: « قدا فلاح من زکیها و قد خاب من دسیها . » یعنی برآستی، آن‌کس که، نفس و روح خود را پاک‌گرداند و کارهای شایسته بکند، موفق است و راه فلاح و رستگاری را دریافته است و کسی که از خواعش‌های نفسانی پیروی کند و راه‌گمراهی و ضلالت را به پیماید زیانکار است.

برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: محمد عبدالمنعم الجمال، تفسیر الفرید، چاپ مصر، ۱۹۵۲

ج ۴ ص ۳۲۱۶ .

خداوند در این سوره، پس از هشت سوگند - که از جنبه بلاغی بسیار اهمیت دارد - در نظر دارد مطلب بس مهمی را بازگوید و لذا کلام را با سوگندها و حرف می‌آورد و سپس می‌گوید: « قدا فلاح من زکیها . و قد خاب من دسیها » که جواب قسم است:

ایسته ، هرکس روان خود را ، پاکیزه ساخت ، رستگار شد و هرکس آن را آلوده ساخت بی بهره شد و ناامیدگشت .

بشر آن زمان می تواند خوشبخت باشد و به سعادت واقعی برسد که علاوه بر برخورداری از سرمایه های مادی و حیات برونی ، بهمان اندازه هم به معارف و معنویات که مایه کمال روح انسانی است ، توجه کند ، از معنویات و اخلاقیات نیز بهره ببرد و خود را به صفات عالی انسانی متجلی سازد ، وظیفه شناس باشد ، درستکار باشد انصاف و دادگری را رعایت کند ، پرهیزکاری را شعار خود سازد .

مردمی که در عام و صنعت پیشرفت کرده اند ولی از لحاظ اخلاق ، ترقی نکرده اند ، مردمی سعادت مند و پیشرفته ، نیستند . قرآن کسانی را پیشرفته می داند که هم در راه علم پیشرفت کرده باشند و هم از لحاظ اخلاق و ایمان . « . . . یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات . . . » یعنی : خداوند ، درجات انسان هایی را بالا می برد که هم از ایمان و اخلاق برخوردار باشند و هم از لحاظ علمی پیشرفت کرده باشند . (خداوند ایمان را بر علم ، در این آیه ، مقدم ذکر کرده است)^۲

شاهنامه فردوسی ، علاوه بر این که تاریخ ملی ما را که ، از خاطره ها فراموش شده بود ، از نوب خاطر آورد و علاوه بر این که ، داستانها و افسانه های ملی ما را که مظهر نیروی تخیل و نماینده فرهنگ ملی و رسوم و عادات گذشته ملت ماست ، با زیباترین و شیواترین شکلی بیان کرد و علاوه بر این که زبان فارسی ما را که داشت فراموش می شد ، دوباره زنده کرد و بهترین کلمات و لطیف ترین ترکیبات را در شعر خود بکار برد و نمونه ها و سرمشق های بسیار عالی به ما داد (و در دل های مرده روحی دمید) ، باید گفت که در ضمن توصیف رزمها و بازگو کردن داستان ها و کشته-

۲ - بخشی از آیه ۱۲ سوره مجادله (= ۵۸) می باشد . آغاز آیه اینست :

« یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس ، فافسحوا هی فیسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات . . . »

در این آیه ، فعل مضارع (یرفع) چون پس از فعل امر واقع شده و در جواب شرط است ، لذا مجزوم شده است و برطبق قاعده « اذا التقى الساکنان و حرك حركه بالكسر » آخر فعل مضارع (یرفع) مکسور شده است

شدن پهلوانی و یا از میان رفتن شخص بزرگی به دنیاپرستان و ستمگران و بیدادگران درس عبرت می‌دهد و در واقع می‌گوید: ای ستمکاران، ستم نکنید و بدانید که شما نیز روزی خواهید مُرد.

شاهنامه فردوسی، گنجینه‌ایست که در آن، اشعار رزمی و بزمی و عشقی و احساسات لطیف و نکات سودمند اجتماعی و مطالب اخلاقی فراوان هست.

در شاهنامه فردوسی، خواننده به گوهرهای گوناگون حکمت آمیزی برمی‌خورد که هر یک بسیار با ارزش است. اندرزهای بزرگمهر در مجلس انوشیروان که فردوسی هم با ظرافت خاص و هنر ویژه خود به بهترین و زیباترین و مؤثرترین طرز آن سخنان را به زبان شعر بازمی‌گوید، بسیار شنیدنی است. فردوسی چند دستور اخلاقی سودمند را که برای آدمیان مفید است و دستور کامل زندگی است به‌نظم درآورده و چنین می‌گوید:

دگرگفت روشن روان آن کسی	که کوتاه گوید به معنی بسی
کسی را که مفزش بود با شتاب	فراوان سخن باشد و دیر یاب
به‌گیتی به از مردی کار نیست	بدین با تو دانش به پیکار نیست
همه روشنی مردم از راستی است	زتاری و کژی بیاید گریست

رک: شاهنامه ۸/۲۳۷۴

این سخنان را فردوسی از زبان بوزرجمهر، پس از آن‌که انوشیروان فرمان می‌دهد، تا دانایان و دانش‌پایران آگاه دل‌گرد آیند و شاه از بیداردلان می‌خواهد که هر کس دانشی دارد بازگو کند، بوزرجمهر لب به سخن می‌گشاید و می‌گوید:

به نیافت رنجه مکن خویشتن	که تیمار جان باشد و رنج تن
زینرو بود مرد را راستی	زستی دروغ آید و کاستی
زدانش چو جان ترا مایه نیست	به از خامشی هیچ پیرایه نیست
چو داری بدست اندرون خواسته	زر و سیم و اسبان آراسته
هزینه چنان‌کن که بایدت کرد	نباید فشاند و نباید فشرد

ج ۲۳۷۵/۸ شاهنامه*

که در واقع فردوسی چند دستور زندگی را برای خوب زیستن در این اشعار برشمرده است و درین شعر که فردوسی می‌گوید:

هزینه چنان کن که بایدت کرد نباید فشاند و نباید فشرد

۲۳۷۵/۸

گویا به آیه^۳: « ولا تجعل يدك مفلوطة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد

ملوماً محسوراً » نظر داشته است .

یعنی: دست خویش را به‌کردن خود بسته‌مکن و آن را، مگشای که ملامت‌زده

و حسرت خورده می‌نشینی^۴. «خواهی شد».

فردوسی اندرزهای بزرگمهر و دیگر سخنان اخلاکی را در غایت فصاحت و

بلاغت به شعر بازمی‌گوید و شاید به همین دلیل هم باشد که ابن اثیر شاهنامه را قرآن

قوم خوانده است^۵. آنجاکه در فرق میان کتابت و شعر می‌گوید^۶: شاعری که می‌خواهد،

موضوع مفصلی را در ۲۰۰ یا ۳۰۰ بیت بسراید ، مسلماً نمی‌تواند تمام اشعارش را

خوب بسراید ، بلکه برخی از آن اشعار خوب خواهد بود و بیشتر اشعارش سست

و ناخوش آیند ، با وجود این ، شاهنامه فردوسی ، کتابی است استثنائی ؛ زیرا تمام

آن در غایت فصاحت است و بلاغت . و شصت هزار بیت شعر در تاریخ ایرانیان

است و در واقع قرآن قوم بشمار می‌آید.

شاهنامه ، سند قومیت ملت ایران است و نسبنامه مردمان این مرز و بوم که

آنان را به‌گذشته دور پیوند می‌دهد و تکیه‌گاه این مردم را روشن می‌سازد و شاید

کسی بپرسد که این گذشته بچه درد انسان امروزی می‌خورد؟! که می‌توان در پاسخ

* شاهنامه چاپ بروخیم ، ۱۹۳۵ م

شماره‌ای که پس از اشعار می‌آید مربوط به جلد و صفحات شاهنامه چاپ بروخیم ، می‌باشد .

۳ - ۲۹ سورة الإسراء (۱۷=) و یا سوره اشری

۴ - رك : ۴۹۷/۲ قرآن زین العابدین وهنما

۵ - رك : ضیاءالدین بنی‌اثیر ، المثل‌السائر چاپ دارنهضته مصر ج ۴ ص ۱۲ ،

۶ - رك : همان مأخذ ۱۱/۴

گفت: همان طور که يك فرد احتیاج به شخصیت دارد، يك ملت نیز نیاز به شخصیت دارد و می‌خواهد که نسبتاً خود را بداند.

شاهنامه علاوه بر این که يك اثر ادبی کم‌نظیر است و زیبایی کلام فردوسی فراوان است و تأثیر آن در خواننده بسیار، باید گفت که در شاهنامه يك سلسله مسائل انسانی و اخلاقی طرح شده که می‌تواند برای خواننده سرمشقی باشد و ارزش واقعی شاهنامه هم در همین است که فردوسی شیوه بهتر زیستن را به انسان‌ها می‌آموزد بطوری که فردوسی از طرح داستان‌های خود، نیز نتایج اخلاقی به خواننده می‌دهد که در حقیقت داستان‌ها و افسانه‌های شاهنامه نیز برای عبرت است و بیداری خواننده و با اصطلاح جنبه رمزی و کنایه‌ای دارد و بقول خود فردوسی:

از او هر چه اندر خورد با خرد دگر برره رمز، معنی برد

رك: ۸/۱- شاهنامه

شاهنامه در نظر خود فردوسی نیز، تنها از آن جهت مهم نیست که سرگذشت ایران قدیم است و درس مینماید دوستی بخواننده می‌آموزد، بلکه در نظر خود فردوسی هم، از آن جهت اهمیت دارد که گرانبار است از حکمت و اخلاق. کتابی است که راه و رسم زندگی کردن در این جهان را به ما می‌آموزد و ما را به رستگاری رهنمائی می‌کند.

همه بزم و رزم است و رای و سخن گذشته بسی کارهای کهن
همان دانش و دین و پرهیزورای همان ره نمودن بدیگر سرای
و راست گفته است^۷ نظامی عروضی که فردوسی «سخن را به آسمان علین
برد...».

درست است که، در ضمن تالیفات فلسفی فارابی و ابوعلی سینا و غزالی عقاید اخلاقی هم گفته شده است و ده‌ها کتاب همچون «کیمیای سعادت و اخلاق ناصری، در زمینه اخلاق نوشته شده است ولی باید گفت که يك سخن اخلاقی در ضمن شعر،

۷- رك: احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی چهارمقاله (=مجمع‌التوادر) تصحیح محمد قزوینی،

بہتر در دل اثر می‌کند، بویژه که شاهنامه فردوسی بظاہر منظومہ‌ایست رزمی ولی آدمی پس از مطالعه آن، به پندہایی برمی‌خورد که ہر یک ارزش ویژه‌ای دارد. پند و اندرزہایی کہ فردوسی در ہر مورد چہ از زبان خود و چہ از قول دیگران درباب دادگستری و دادجوئی، بہ زورمندا نمی‌دهد، در شاهنامہ کم نیست، حقایق و معارف بشری و احساسات لطیف انسانی در شاهنامہ فراوان است و طبع لطیف پرمایہ فردوسی چنان است کہ در ہر موردی، اندرزی بہ انسان‌ها دادہ است.

شاهنامہ از دیدگاہهای مختلف بررسی شدہ ولی بہ گمانم، جنبہ اخلاقی اشعار کمتر مورد توجہ قرار گرفتہ است و چہ خوبست کہ بہ گفتہ‌ها و اندیشہ‌های بلند اخلاقی فردوسی کہ دل و جان مردمان صاحب‌دل را شیفتہ و مجذوب می‌کند، توجہ کنیم؛ زیرا بقول نظامی عروضی^۸: « من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب ہم ... »

فردوسی در پایان داستان‌ها، انسان‌ها را اندرز می‌دهد، آگاہ می‌کند و می‌گوید خوابگہ بازپسین ہمہ، سرانجام خاک است:

اگر چرخ گردون کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو

فردوسی آن‌گاہ کہ می‌خواهد انسان‌ها را از بیدادگری بدور دارد می‌گوید:

در روزگار ضحاک ماردوش، بیدادگری و مردم‌آزاری و دروغ‌بافی، متداول می‌شود و دانش و هنر و راستی کم‌ارزش می‌شود، کژی و دروغ و ظاہرسازی معمول می‌گردد، آزادی سخن و حقایق‌گفتن منسوخ می‌شود و افراد نمی‌توانند حقایق را بازگویند.

ندانست خود جز بد آموختن	جز از غارت و کشتن و سوختن
نہان گشت آیین فرزندگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادوئی ارجمند	نہان راستی آشکارا گزند
شدہ بر بدی دست دیوان دراز	زنیکی نبودی سخن جز براز

رک: ۳۵/۱

داستان قیام کاوہ آہنگر، در شاهنامہ، بہترین نمونہ‌ای است علیہ ستم و

ظلم ، قیام‌کاوه قیام‌مردم مظلوم است ، قیام‌مردم ستم‌دیده است ، قیام‌مردم ستم‌کشیده و دلسوخته است عایه مظلالم ضحاک ، ضحاک‌کی که نمونه انسان‌های نابکار و ستمگرس‌ت ضحاک‌کی که برای تسکین مارها که در واقع نفس ازدهاخوی او هستند ، باید پیوسته دست خود را به‌گناه بی‌آید ، ضحاک‌کی که حکومت وحشت و هراس بوجود آورده است ، ضحاک‌کی که استشهاد و محضر درست‌کرده که بگویند او دارای حسن سابقه است .

یکی محضر اکنون بیاید نیشتم که جز تخم نیکی سپهد نکشت
نگوید سخن جز همه راستی نخواهد بداد اندرون کاستی

ج ۴۵/۱

و استشهاد او را همگان تصدیق می‌کنند .

ز بیم سپهد همه راستان بدان کار گشتند همداستان
در آن محضر ازدها ناگزیر گواهی نبشتند برنا و پیر

ج ۴۵/۱

ولی کاوه دادخواه به ضحاک می‌گوید :

اگر داد دادن بود کار تو بیفزاید ای‌شاه مقدر تو

و گوئیا فردوسی در زمینه دادگری تحت تأثیر آیاتی از قرآن مانند این آیات بوده است : « یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لایجرمنکم شنآن قوم علی ان لاتعدلوا إعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون » . که خدا می‌گوید : « عدالت به تقوی نزدیک‌تر است » در نظرش بوده است .

فردوسی ، از زبان سام ، آن‌گاه که سام می‌خواهد از زابلستان بسوی مازندران برود به زال چنین اندرز می‌دهد :

سوی زال کرد آن گهی سام روی که داد ودهش گیر و آرام جوی

۱۴۶/۱

و شاید سرچشمه فکری فردوسی در باب عدالت خواهی، آیه: «ان الله یامرکم ان تودوا و الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل، ان الله نعمًا یعظم به ان الله کان سمیعاً بصیراً.» باشد. خدا دستور می دهد به عدالت داوری کنید. آن گاه که کیخسرو تاج شاهی را به لهراسب می سپارد و خود از تخت عاج فرود می آید و بدو اندرز می دهد، فردوسی چنین بیان می کند:

مگردان زبان زین سپس جز بداد که از داد باشی تو پیروز و شاد
مکن دیو را آشنا با روان چو خواهی که تخت بماند جوان
رک: ۱۴۳۲/۵

و بدو دستور می دهد:

همه داد جوی و همه داد کن ز گیتی تن مهتر آزاد کن
و سپس می افزاید:

که هر کس که بیداد گوید همی بجز دود آتش نجوید همی
رک: ۱۴۳۳/۵

و گوئیا آیه^{۱۱}: «... و اذا قلتُم فاعدلوا اولوکان ذاقربی...» در نظر فردوسی بوده است

وقتی که لهراسب بر تخت می نشیند، فردوسی از زبان لهراسب، برنامه کار وی را چنین تشریح می کند:

از این تاج شاهی و تخت بلند مع علونجویم جز از داد و آرام و پند
مگر بهره مان زین سرای سپنج نیاید همی کین و نفرین و رنج
۱۴۴۵/۶

و این اشعار، خواننده را با خطاب «... و امرت لاعدل بینکم...»^{۱۲} آشنا می کند و به آدمی آیه «قل امر ربی بالقسط...»^{۱۳} را که خدای بزرگ به پیامبرش

۱۰ - آیه ۶۲/نساء (= ۴)

۱۱ - آیه ۱۵۲/انعام (= ۶)

۱۲ - بخشی از آیه ۱۵ سوره شوری (= ۴۲) می باشد.

۱۳ - بخشی از آیه ۲۹ سوره اعراف (= ۷) می باشد.

می‌گوید: ای محمد: بگو که پروردگار مرا به عدالت فرمان داده است... یادآوری می‌کند.

گشتاسب که شاهی را به بهمن پسر اسفندیار می‌سپارد، فردوسی از زبان گشتاسب به بهمن چنین اندرز می‌دهد:

تو اکنون همی کوش و باداد باش چو داد آوری از غم آزاد باش
۱۷۴۶/۶

خداهم در قرآن، دادگران را دوست دارد آنجا که می‌گوید: «... و تقسطوا الیهم، ان الله یحبّ المقسطین»^{۱۴}

اردشیر ساسانی، پس از آن که بر تخت شاهی ایران زمین می‌نشیند، به ا طرف و اکناف کشور حکمرانان می‌فرستد و به آنان دستوراً عمل‌هایی می‌دهد که فردوسی از زبان اردشیر چنین می‌گوید:

همه راستی جوی و فرزاتگی ز تو دور باد آز و دیوانگی
درم بخش هرماه درویش را مده چیز مرد بداندیش را
اگر کشور آباد داری به داد بمانی توآباد و از داد شاد
۱۹۸۲/۷

نظیر این سخن را، بهرام اورمزد که تخت شاهی را به پسرش - بهرام - بهرام می‌سپارد سفارش می‌کند

به داد و دهش گیتی آباد دارم انانی دل زبردستان خود شاد دار

۲۰۱۷/۷

بهرام پادشاه ساسانی نیز به سرداران خود اندرز می‌دهد که: نسبت به مردم دادگر باشید و بر مردم ستم رواندارید و آنچه را که نمی‌پسندید درباره شما عمل کنند درباره دیگران انجام ندهید؛ زیرا سرانجام همگان مرگ است و نیستی.

کجا آن سرو تاج شاهنشهان کجا آن بزرگان و فرخ مهان
کجا آن سواران و گردن‌کشان کزیشان نه‌بینم به‌گیتی نشان
کجا آن پری چهرگان جهان کزیشان بدی شاد جان جهان
۲۲۱۸/۷

و بعد می‌گوید چه خوبست که :

همه دست پاکتی و نیکی بریم جهان را به کردار بد نسپریم^{۱۵}
انوشیروان هم به فرزندش هرمز چنین اندرز می‌دهد :
بهرکار فرمان مکن جز به داد که از داد باشد روان تو شاد

۲۵۲۷/۸

و در جای دیگر ، فردوسی از زبان انوشیروان ، در عهدنامه‌ای برای پسرش چنین می‌گوید :

گرایمن کنی دودمان را به داد خود ایمن بخشبی و از داد شاد
جهان را چو آباد داری به داد بود گنجت آباد و تخت تو شاد

۲۵۶۱/۸

فردوسی در آغاز داستانی که سیاوش تصمیم می‌گیرد ، گنگ دژ را بنا کند ،
يك سلسله سخنان حکمت‌آمیز سودمندی می‌گوید :

چو گیتی تهی ماند از راستان تو ایدر ببودن مزن داستان
کجا آن حکیمان و دانندگان همان رنج بردار خوانندگان
همه خاک دارند بالین و خشت خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
جهان سربسر حکمت و عبرت است چیرا بهره ما همه غفلت است

رك : ۶۱۷/۳ و ۶۱۸

و سرانجام فردوسی نتیجه می‌گیرد که اگر دادگری در جامعه‌ای باشد ، آن
جامعه در آسایش خواهد بود .

بدان‌گه که اندر جهان داد بود از ایشان ، جهان یکسر آباد بود

۶۱۸/۳

فردوسی آموختن دانش را به تمام انسان‌ها، توصیه می‌کند
همه‌گوش دارید پند مرا سخن گفتن سودمند مرا

۱۵ - برای آگاهی بیشتر در باب اندیشه‌های اخلاقی در شاهنامه فردوسی ، می‌توان به کتاب

« پژوهشی در اندیشه های فردوسی » نوشته پرفسور فضل‌الله رضا مراجعه کرد .

زمانی می‌سای از آموختن اگر جان همی خواهی افروختن
 ۱۹۹۱/۷ شاهنامه

این سخن را فردوسی در جای دیگر نیز بازگویی کند

می‌سای از آموختن يك زمان ز دانش می‌فکن در اندر گمان
 چو گویی که وام خرد تو ختم همه هر چه بایست آموختم
 یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار

۲۴۰۲/۸

و خود پسندی در دانش را نشانه نادانی می‌داند

هر آن‌گه که گویی رسیدم به جای نباید ز گیتی مرا رهنمای
 چنان دان که نادان‌ترین کس تویی اگر پند دانندگان نشنوی

۱۷۸۵/۶

پیامبر اکرم نیز گفته است: «تعلموا العلم؛ فان تعلمه حسنة، مدارسته تسبیح
 و البحث عنه جهاد و تعلیمه من لا تعلمه صدقة و بذله لاهله قربة... رک:
 ۲۸ تحف العقول.

یعنی: دانش بیاموزید؛ زیرا دانش آموزی حسنه است و مدارست دانش،
 تسبیح است و کاوش از آن جهاد در راه خداست و یاد دادن دانش به کسی که، آن
 را نمی‌داند، صدقه است و بخشش دانش، به اهل دانش، به منزله تقرب به خداست.
 فردوسی در دانش آموزی روشن بین است و فراگیری هر دانشی را خوب می‌داند؛
 زیرا می‌گوید:

زهر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن يك زمان نغنوی

رک: : ۳/۱

و در جای دیگر می‌گوید:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی بیابی ز هر دانشی، رامشی
 ز جود و ز بخشش می‌سای هیچ همه دانش و داد دادن بسیج
 دگر با خردمند مردم نشین که نادان نباشد برآین و دین
 که دانا ترا دشمن جان بود به از دوست مردی که نادان بود

فردوسی پس از آن که شاهنامه را به « نام خداوند جان و خرد » آغاز می‌کند، انسان‌ها را به دانش فراگیری تشویق می‌کند و معتقد است که دل پیر بادانش برنا می‌شود و رنج بردن در راه دانش را می‌ستاید و می‌گوید :

به رنج اندر آری تنست را رواست که خود رنج بردن به دانش سزااست
برخی از انسان‌ها، پای‌بند زر و زیورند و به زندگی تجملاتی علاقه‌مند ولی
فردوسی دنبال هنر رفتن و فرهنگ آموختن را می‌ستاید

چنین داد پاسخ بدو رهنمون که فرهنگ باشد ز گوهر فززون
که فرهنگ آرایش جان بود ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی‌هنر زار و خوارست و ست بفرهنگ باشد روان تندرست
و در واقع می‌خواهد بگوید به فرزندانان بیاموزید که خود ساخته بار بیابند
و روی پای خود بایستند و به گهر والای خود اعتماد نکنند .

به عقیده فردوسی ، دانش و هنر شخصی از گهر و نژاد والاترست .
چنین گفت آن بخرد رهنمون که فرهنگ باشد ز گوهر فززون
در واقع فردوسی سرمایه فرهنگ و خرد را برترین مایه‌ها می‌داند ، اینجاست
که باید گفت شاهی که از فرهنگ و هنر و دانش این‌گونه سخن می‌گوید و فرهنگ
و هنر را می‌ستاید و در برابر دینار و گوهر خوار می‌داند ، چگونه می‌توان پذیرفت
که شاهکار جاودانیش برای دریافت صله سروده شده باشد ؟ !

در شاهنامه فردوسی ، بزرگمهر و برزویه (= برزوی) دو شخصیتی هستند
که بیش از دیگر کسان نماینده طبقه روشن‌بین هستند . بزرگمهر ، مرد آگاه دانایی
است که در هفت بزم انوشیروان در حضور پادشاه و سران کشور به انسان‌ها
اندرز می‌دهد برزویه ، پزشک دربار انوشیروان است و همان کسی است که
انوشیروان به وی دستور می‌دهد تا کتاب کلیله و دمنه را از هندوستان به ایران
ببورد ؛ زیرا برزویه در کتابی خوانده است که در بلاد هند ، کوهی است و در آن ،
گیاه شگفت‌آوری است که مرده بدان زنده شود برزویه طبیب به شوق یافتن چنین
گیاهی ، به دستور انوشیروان ، راهی هند می‌شود و با آن‌که انوشیروان نیز
سفارش‌نامه ای به عنوان پادشاه هند می‌نویسد ، تا برزویه را در انجام آن کار یاری

کند و برزویه هم در طلب آن گیاه بیش از اندازه جستجو می‌کند و سرانجام اندوهگین می‌گردد و آن داروی جان‌بخش را نمی‌یابد، داستان خود را به داناترین حکیم هند می‌گوید، حکیم هند می‌گوید: این سخن برسبیل رمز است ۱۷:

گیا چون سخن‌دان و دانش چوکوه
 تن مرده چون مرد بی‌دانش است
 که باشد همه ساله دور از گروه
 که نادان بهر جای بی‌رامش است
 به دانش بود بی‌گمان زنده مرد
 خنک رنج بردار پاینده مرد
 چو مردم زنادانی آمد ستوه
 گیا چون کلبه است و دانش چوکوه

رک: ۲۵۰۳/۸

که منظور از کوهسار دانایان اند و داروی موجود در کوهسار، سخن شفا بخش ایشان و غرض از مردگان، جاهلانند که به دم‌گرم دانایان، زنده می‌گردند و این حکمت‌ها در کتاب کلیله است و در خزانه شاه جای دارد.

که باشد به دانش نماینده راه
 بیابی چو جویی تو در گنج شاه

۲۵۰۳/۸ شاهنامه

فردوسی عالم نمایان پر مدعا را که می‌پندارند همه‌دان هستند و از جهان‌پهناور دانش ناآگاهند و باصطلاح «حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء» درباره‌شان صادق است، سرزنش می‌کند.

چو بردانش خویش مهر آوری
 خرد را ز تو بگسلد داوری

۳۳۷۵/۸

فردوسی نیز همچون مولوی که می‌گوید:

هر که نقص خویش را دید و شناخت
 اندر استکمال آن دواسبه تاخت

اعتقاد دارد که کم‌خردان مغرور و کم‌دانشانی که به آنچه می‌دانند بسنده می‌کنند و نسبت به دانش خود، تعصب می‌ورزند، باید در پی برطرف کردن نقص خود باشند.

فردوسی، فرهنگ را مایه آرامش و آرایش زندگی می‌داند و مرد دانشی را

جویای خرد و راستی و آزادگی که غذای جان اوست*:

که فرهنگ آرایش جان بود ز گوهر سخن گفتن آسان بود
فردوسی آنطور که وجود آب را در روی زمین ضروری و بایسته می‌داند ،
زیوری شایسته‌تر از خلعت دانش برای روان نمی‌داند و دانش و معرفت را در عالم
معنویات به باران رحمتی همانند می‌کند:

جهان را چو باران به بایستگی روان را چو دانش به شایستگی
۴۰/۱

البته سخن فردوسی درباره وجود آمدن مصلح و منجی و در واقع بدنیا آمدن
فریدون است تا علیه مظالم ضحاک قیام کند و ضرورت وجود او را چنین تعبیر می‌کند
و در واقع تعبیر او درباره ضروری بودن دانش، از گوهرهای بسیار ارزنده سخن‌پارسی
است.^{۱۸}

فردوسی آرایش روح و روان را به دانش می‌داند و از زبان اردشیر به شاپور
چنین می‌گوید:

بیارای دل را به دانش که ارز به دانش بود چون بدانی بوز
۱۹۹۹/۷

انوشیروان هم در پایان زندگی، دبیر را فرا می‌خواند و اندرزهایی برای پسر
خود بازمی‌گوید که برخی از آن اندرزها را فردوسی چنین تعبیر می‌کند .
به دانش فزای و به‌یزدان گرای که او باد جان ترا رهنمای
۲۵۳۷/۸

* مولوی نیز درین زمینه می‌گوید:

میل تو در سبزه و آب روان	زان بود که اصل او آمد از آن
میل جان اندر حیات و دوحی است	زان که جان لامکان اصل وی است
میل جان اندر ترقی و شرف	میل تن در کسب اسباب علف
میل جان در حکمت است و در علوم	میل تن در داغ و باغ و در کرم

رك : مثنوی معنوی ، چاپ بروخیم ، طهران ۱۳۱۴ ج ۳ ص ۶۰۱ ب ۴۴۸۵ به بعد و شرح مثنوی
شریف جزء سوم از دفتر اول ص ۱۰۷۶ استاد بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات دانشگاه تهران .
۱۸ رك : ۱۰ منتخب شاهنامه ، باهتمام محمدعلی فروغی و حبیب یغمائی ، ۱۳۲۱ ه . ش

و سپس می‌گوید: از مرد دانا و آگاه دل پرسیدم که چه کسی به یزدان نزدیک‌تر است و چه چیز برتر و بهتر.

چنین داد پاسخ که دانش گزین چه خواهی ز پروردگار آفرین
که نادان فزونی ندارد ز خاک کن جان به دانش پسندیده پاک

۲۵۲۷/۸

کم ارزشی آدم نادان و دوری‌گزیدن از او را، فردوسی در مجلس پنجم بوزرجمهر چنین بیان می‌کند:

زنادان بنالد دل سنگ و کوه ازیراندارد برکس شکوه

۲۳۹۳/۸

این‌گفته را فردوسی در جای دیگر از زبان انوشیروان می‌گوید:

زمردان بتر آن که نادان بود همه زندگانی به زندان بود

۲۵۲۷/۸

فردوسی از زبان رسول قیصر روم که در دربار بهرام با موبد سخن می‌گوید، درباره کم‌ارزشی انسان‌های نادان، چنین می‌گوید:

فرستاده گفت آن که دانا بود همیشه بزرگ و توانا بود
تن مرد نادان ز گل خوارتر بهر نیکوی ناسزاوارتر

۲۲۱۵/۷

فردوسی آدم نادان را در جامعه خوار می‌داند و مرد بی‌دانش را همچون تن‌مرده تن‌مرده چون مرد بی‌دانش است که نادان بهر جای بی‌رامش است

۲۵۰۳/۸

و برعکس توانائی را در دانائی می‌داند.

توانا بود هر که دانا بود زدانش دل پیر برنا بود*

و در جای دیگر، فردوسی دانش را مایه سربلندی می‌داند و از زبان انوشیروان به فرزندش بلکه به تمام انسان‌ها می‌گوید:

* یا «بهرکار بستوه‌کانا برد»

به دانش گرای و بدو شو بلند چو خواهی که از بدنیابی گزند

۲۵۲۸/۸

بوزرجمهر هم در مجلس سوم ، از دانش چنین سخن می گوید :

نگر تا نگردی بگرد دروغ به دانش بود جان و دل را فروغ

۲۳۸۵/۸

زدانش در بی نیازی بجوی* و گرچند سختیت آید بروی

۲۳۸۶/۸

شاپورهم به سرداران خود سفارش می کند :

اگر دانشی مرد گوید سخن تو بشنو که دانش نگردد کهن

۲۰۷۰/۷۰

فردوسی از زبان انوشیروان که موبد از او در باره گنج و دانش می پرسد ،
چنین می گوید :

در دانش از گنج نامی ترست همان نزد داناگرامی ترست

سخن ماند از ما همی یادگار تو بسا گنج دانش برابر مدار

۲۵۳۳/۸

فردوسی بعنوان يك اندرزگوی مشفق به آنان که زر و زور دارند و صاحب
جاه و مقامی هستند ، می گوید :

چو خواهی که آزاد باشی زرنج بی آزار و آکنده بی رنج و گنج

بی آزاری زبردستان گزین که یابی زهرکس به داد آفرین

۱۹۸۷/۷

و در جای دیگر می گوید :

بی آزاری و سودمندی گزین که اینست فرهنگ و آیین و دین

۲۴۵۰/۸

فردوسی از زبان بهرام چوبینه به لشکریان ، چنین می گوید :

به لشکر چنین گفت : پس پهلوان
 چو خواهید کایزد بود یارتان
 کم آزار باشید و هم کم زیان
 که‌ای نامداران روشن روان
 کند روشن این تیره بازارتان
 بدی را مبندید هرگز میان

۲۵۹۲/۸

خداهم در قرآن یس از آنکه ستمگران را نكوهش می‌کند می‌گوید^{۱۹} :
 « ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع . »^{۲۰} و در آیه دیگر می‌گوید :
 « یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار . »^{۲۱} که خداهم
 بر ستمگران لعنت فرستاده است .

آدمی نباید تصور کند آنچه را خود می‌خواهد باید انجام دهد و حق دارد که
 هر جور دلخواه اوست عمل کند و باید گفت چنین تصویری واهی و نادرست است .
 پیامبر هم گفته است : « اتقوا الظلم فان الظلم ظلمات یوم القيامة . . . »^{۲۲}
 در واقع پیامبر می‌خواهد بگوید که : عدل همچون نوری است که دارنده آن را به
 بهشت رهنمون می‌کند و ظلم چون ظلماتی است که برای دارنده آن همچون حجابی
 است و مانع اوست به بهشت .

فردوسی در داستان کشته شدن ایرج به دست برادرانش ، سلم و تور ، چنین
 می‌گوید :

پسندی و همداستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی
 میازار موری که داندکش است مع علوم که جان دارد و جان شیرین خوش است

۹۰/۱

درست است که گوینده سخن ایرج است و مورد خطاب هم برادرانش ولی باید

۲۰ - آیه ۲۰ سوره المؤمن (= ۴۰)

۲۱ - آیه ۵۵ سوره المؤمن (= ۴۰)

۲۲ رك : ۱/۳۶۴ ریاض الصالحین ، للإمام النووی ، شرح و تحقیق از : دكتور الحسینی
 عبدالمجید هاشم ، دارالکتب الحدیثه ، مصر . دنباله حدیث اینست : . . . واتقوا الشح ، فان الشح اهلك
 من كان قبلکم ، حملهم ان سفکوا دماءهم و استحلوا محارمهم .

گفت اگرچه خطاب خاص است ولی جنبه عمومی دارد و برای تمام انسان‌های متجاوز است و بی‌جهت نیست که خداوند در حدیث قدسی می‌گوید: «انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرماً فلا تظالموا...»^{۲۳}

فردوسی می‌گوید: چون جهان درگنر است و پایان زندگی، بستری است از خاک و بالشی از خشت، پس چرا انسان خردمند، کینه‌توزی را پیشه خود قرار دهد و چرا انسان باید به دیگران دشمنی ورزد و چرا زبردستان به زبردستان باید ستم کنند؟!!

اینست بیان فردوسی:

چو بسترز خاکست و بالین زخشت درختی چرا باید امروز کشت ؟
 که هرچند چرخ از برش بگذرد بنش خون خورد، بسارکین آورد
 رك: ۲۴ منتخب شاهنامه

و در همین جاست که فردوسی انسان‌ها را از بدی و کینه‌توزی برحذر می‌دارد و می‌گوید:

مگیرید خشم و مدارید کین نه زیباست کین از خداوند دین
 رك: ۲۵ منتخب شاهنامه

خدا هم در چند جای قرآن، فساد و فتنه‌انگیزی و کینه‌توزی و ستمگری را بدمی‌داند.^{۲۴}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۲۳ - رك: ماخذ سابق ج ۱/ ۲۲۰

۲۴ - . . . ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین ۷۸/ قصص (= ۲۸)

فاخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم، فانظروا کیف کان عاقبة الظالمین ۴۱/ قصص

. . . ولا تعوفا فی الارض مفسدین ، ۵۸ / بقره (= ۲)

و من یظلم منکم نذقه عذاباً کبیراً ، ۲۲ / فرقان (= ۲۵)

. . . و اعتدنا للظالمین عذاباً الیماً، ۴۰ / فرقان (= ۲۵)

. . . وانظروا کیف کان عاقبة المفسدین ۸۵ / اعراف (= ۷)

. . . فانظروا کیف کان عاقبة المفسدین ۱۵ / النمل (= ۲۷)

فردوسی انسان‌ها را از آزار رساندن به دیگران برحذر می‌دارد
 می‌آزار کس را که آزاد مرد سراندر نیارد به آزار و درد
 نماند همان نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یسارگار
 فردوسی این سخن را، پس از آن که بهرام‌گور بر تخت‌شاهی می‌نشیند و سران
 و مهتران برای گفتن تهنیت به نزدش می‌آیند و بهرام نیز در هر روز به آنان اندرز
 می‌دهد و در واقع برنامه‌کار شاهی خود را به آنان می‌گوید، چنین بیان می‌کند:
 به پنجم چنین گفت کز رنج کس نیم شاد تا باشدم دسترس
 ششم گفت: بر مردم زبردست مبادا که جویم هرگز شکست

۲۱۱۷/۷

فردوسی اعتقاد دارد که اندیشه‌بد، سرانجام گریبان خود شخص را می‌گیرد،
 هر آن کس که اندیشه‌بد کند به فرجام بد با تن خود کند
 رك: ۵۷۱ منتخب شاهنامه

فردوسی در ضمن دستورات اخلاقی و اندرزهایی که به انسان‌ها می‌دهد،
 آدمیان را به پاسداری از حق و قانون وامی‌دارد و این پاسداری تمام مردم از حق
 و قانون همان چیزی است که از آن به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر شده و
 در نظام اجتماعی اسلام، نسبت به این پاسداری بسیار اهمیت داده شده و توجه
 همگان به نقش بس مهم آن جلب گردیده است. بدین معنی که باید در هر انسان این
 احساس بوجود آید که به سهم خود از حق و قانون پاسداری کند و از آنها حمایت
 کند و در واقع به امر به معروف و نهی از منکر پردازد، بی‌جهت نیست که قرآن
 می‌گوید: «و لتكن منكم امةٌ يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر
 و اولئك هم المفلحون.»^{۲۵} یعنی باید از شما، امتی پدید آید که دعوت‌کننده به
 خوبی‌ها باشند و بازدارنده از کارهای ناشایسته و ناپسند و فقط چنین کسانی به

→

... والفتنة اشد من القتل ، ، ، ۱۸۸ بقره (=۲)

... ولا تعبدوا ان الله لا يحب المعتدين ۱۸۷ بقره (=۲)

۲۵ - آیه ۱۰۱ سوره آل عمران (=۲)

خوشبختی و رستگاری می‌رسند. در واقع قرآن می‌گوید: مردم اجتماعی سعادت‌مند و خوشبخت هستند که بیماری بی‌تفاوتی و باری به هر جهتی در میان آنان شیوع نیابد و اگر آن بیماری رایج شد و متداول گردید، آن جامعه به‌نابودی و انحطاط کشانده می‌شود.

در آیه دیگر هم خدا دستور می‌دهد که کارهای شایسته را ترویج کنید و مانع کارهای زشت و ناپسند بشوید... «کنتم خیرامه اخرجت للناس، تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر...»^{۲۶}

فردوسی، افزون طلبی و آزمندی را نکوهش می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که مرد خردمند، پای‌بند آز و طمع نخواهد شد و درگردآوری مال و مادیات بیش از اندازه نخواهد کوشید، در داستان اسکندر می‌گوید:

ز آز و فزونی به‌رنجی همی روان را چرا پر شکنجی همی
ترا از گرد جهان گشتن است کس آزدن و پادشا کشتن است
نماند به‌گیتی فراوان درنگ مکن روز برخویشتن تار و تنگ

۱۸۹۸/۷

و در جای دیگر می‌گوید:

بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آز کاهد همی آبروی
پرستنده آز و جویای کین کین علوم به‌گیتی زکس نشنود آفرین
و سرانجام می‌گوید:

توانگر شد آن‌کس که خرسند شد از او آز و تیمار در بند شد

فردوسی از زبان انوشیروان می‌گوید:

چرا باید این رنج و این آز گنج روان بستن اندر سرای سپنج

۲۳۲۳/۸

و در جای دیگر انوشیروان به‌موبد می‌گوید: آز و نیاز همچون دو دیوبد گهرند

چنین داد پاسخ که آز و نیاز
هر آن کس که بیشی کند آرزو
چو بیچاره دیوی بود پرنیاز
دو دیوند بدگوهر و دیوساز
بدان دیو بد باز گردد بخو
که هر دو به يك خو گرایند باز

۲۵۳۲/۸

و در جای دیگر همین مضمون را بایبان دیگر می‌گوید آنجا که موبد از انوشیروان
درباره آزمندی می‌پرسد :

چنین داد پاسخ که آز و نیاز
تو از آز باشی همیشه به رنج
سزد گر ندارد خردمند باز
که همواره سیری نیابی ز گنج

۲۵۳۸/۸

فردوسی از زبان شاپور نیز به سرداران اندرز می‌دهد
دل مرد طامع بود پر ز درد به گردِ طمع تا توانی مگرد

۲۰۷۰/۷

فردوسی از زبان گودرز پیر که سرد و گرم روزگار چشیده ، چنین می‌گوید:
چودانی که ایدر نمائی دراز به تارک چرا بر نهی تاج آز ؟
همان آز را زیر خاک آوری سرش با سراندر مفاک آوری

۷۱۴/۳

اورمزد شاپور هم در اندرزهای خود می‌گوید: *فرنگی*
نگر تا نگردد به گرد تو آز که از آورد خشم و بیم و نیاز

۲۰۱۲/۷

پیامبر اکرم نیز گفته است ^{۲۷}: « لیس الغنی عن كثرة العرض * ولكن الغنی ،
غنی النفس »

درواقع غنای حقیقی ، آن‌طور که برخی می‌پندارند ، در فزونی مال نیست ؛
زیرا چه بسیارند اغنیائی که فقیران به حساب می‌آیند ؛ زیرا آن‌گاه که آدمی بر دیگران

۲۷ - رك : ۱/ ۷۲۲ ، ریاض الصالحین

* العرض : بفتح العین والرء = هو المال

رشک برد و در درون او رنجی از مال بدست آوردن دیگران ، باشد ، در واقع او فقیر است و نیازمند.

و حقیقت غنی ، بی نیازی نفس است به آنچه که به آدمی داده شده است .
 فردوسی در پایان داستان بیژن ، درم دوست را نکوهش می کند .
 زبهر درم تا نباشی به درد بی آزار بهتر دل رادمرد
 و نیز در آغاز داستان دوازده رخ ، فردوسی ، شخص آزمند را نکوهش می کند
 چو بستی کمر بر در راه آز شود کار گیتیت یکسر دراز
 پرستنده آز و جویای کین به گیتی زکس نشنود آفرین

۱۱۴۱/۵

و در پایان مقدمه داستان دوازده رخ ، فردوسی می گوید :

چه دانی که بر تو نماند جهان چه رنجانی از آز جان و روان
 بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آز کاهد همی آبروی
 فردوسی از زبان اردشیر ، خرسندی و قناعت را می ستاید :
 توانگر شود هر که خرسند گشت گل نوبهارش برومند گشت

۱۹۹۰/۷

قرآن نیز در دو آیه می گوید : « . . . وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ ، فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . »^{۲۸} پیامبر خدا نیز ، پس از آنکه مردم را از ستمگری باز می دارد ، در دنباله همان دستور می گوید : « . . . وَ اتَّقُوا الشَّحَّ فَاِنَّ الشَّحَّ اَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، حَمَلُهُمْ عَلٰى اَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَ اسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ . »^{۲۹}
 فردوسی ، اعتقاد دارد آن کس که از نیکی چیزی نیندوخته ، زود نامش ، فراموش می شود ولی آدم منکوکار جاودانی است و غایت آمال را در نام نیک می داند .

۲۸ - بخشی از آیه ۱۰ سوره حشر (۵۹) و بخشی از آیه ۱۷ سوره تفتابین (۶۴)

* شح : مع البذل مازاد عن الحاجة مع حرص على الحال و تعلق به .

۲۹ - رك: ۷۵۹/۱ ریاض الصالحین . آغاز حدیث این است : اتقوا الظلم فان الظلم ظلمات

به‌نام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
 ترا نام باید که ماند دراز نمانی همی کار چندین مساز
 فردوسی، با نام بلند مردن را، برتر از زیستن در سرافکنندگی و بدن‌امی می‌داند
 چنین گفت موبد که مردن به‌نام به از زنده دشمن براو شادکام
 فردوسی در هر داستان به تناسب، اندیشه‌های اخلاقی خود را باز می‌گوید،
 مثلاً پس از دستگیری ضحاک ستمگر که با خواری او در بند می‌کنند، فردوسی
 به انسان‌ها اندرز می‌دهد:

بسا روزگارا که برکوه ودشت گذشته است و بسیار خواهد گذشت

۶۰/۱

...

بیا تا جهان را به بد نسپریم بکوشش همه دست نیکی بریم
 نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
 همان گنج و دینار و کاخ بلند نخواهد بدن مرترا سودمند
 و سرانجام فردوسی از گفته‌های خود چنین نتیجه می‌گیرد که فریدون هم
 بسبب داد و دهش این مقام را یافته و نخستین کار او، پس از قدرت یافتن، این
 بود که جهان را از آلودگی‌ها پاک کرده است:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت آن نیکوی تو داد و دهش کن فریدون تویی
 فریدون زکاری که کرد ایزدی نخستین جهان را بشست از بدی

۶۱/۱

فردوسی، اعتقاد دارد، هر کس که از راه درست و انسانی بگردد و کجروی
 پیشه سازد، در شمار آدمیان نیست و آدم پاکدل و خداشناس نباید خود را به
 کردار بد، آلوده کند و آن‌کس، قابل ستایش است که درباره دیگران نیکی کند.

هرآن کز ره مردمی بگذرد خردمندش از مردمان نشمرد
 میازار کس را که آزاد مرد سر اندر نیارد به آزار و درد
 کسی کو بود پاک و یزدان پرست نیارد به کردار بد ، هیچ دست
 ستوده‌تر آن کس بود در جهان که نیکی کند آشکار و نهان

قرآن نیز انسان‌ها را به نیکی کردن ، امر می‌کند : « ان الله یأمر بالعدل
 والإحسان وایتاء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء و المنکر و البغى ، یعظکم لعلکم
 تذكرون. »^{۳۰}

خدای بزرگ ، در چند آیه خود را دوستدار نیکوکاران ، خوانده است^{۳۱} .
 فردوسی ، آن‌گاه که فرامرز تابوت رستم را از کابلستان به زابلستان می‌آورد
 و زال از کشته شدن رستم ، آگاهی می‌یابد ، خواننده را چنین اندرز می‌دهد :

چه جویی همی زین سرای سپنج که آغاز گنج است و فرجام رنج
 بریزی به خاک ار همه آهنی اگر دین پرستی گر آهریمنی
 تو تازنده‌ای سوی نیکی گرای مگر کام یابی به دیگر سرای

۱۷۴۳/۶

فردوسی ، از زبان اردشیر شاه ، به مهتران ایران اندرزهایی می‌دهد و
 می‌گوید : اندرزهای من همه برای خوب زیستن شماست ، سرانجام همه خواهیم
 مرد و چه بهتر که کوشش کنیم تا که به دیگران نیکی کنیم و در اندیشه فریب دیگران
 نباشیم .

نباید نهادن دل اندر فریب که هست از پس هر فرازی نشیب

...

۳۰ - آیه ۹۳ النحل (= ۱۶)

۳۱ . . . وأحسنوا ان الله یحب المحسنین . آیه ۱۹۵ بقره (= ۲)

. . . ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون . آیه ۱۲۹ نحل (= ۱۶)

نهالی همه خاک دارند و خشت خنک آن که جز تخم نیکی نکشت

۱۹۸۹/۷

پس از جلوس اردشیر به تخت سلطنت ایران ، فردوسی از زبان وی ، اشعاری در بی‌وفائی دنیا دارد و بصراحت می‌گوید : هر که باشی ، سرانجام تو مرگ است و چه بهتر که نام نیک از خود به یادگار گذاری :

اگر ز آهنی چرخ بگدازدت چو گشتی کهن نیز ننوازدت
اگر شهریاری اگر زیر دست
کجا آن خردمند گند آوران کجا آن سرافراز ، جنگی سران
همه خاک دارند بالین و خشت خنک آن که ، جز تخم نیکی نکشت

۱۹۹۴/۷

اردشیر در آخرین وصایای خود به فرزندش می‌گوید :

بیا تا همه دست نیکی بریم جهان جهان را به بد نسپریم

۲۰۰۱/۷

شاپور پسر اردشیر ، پس از سی سال* و دوماه سلطنت ، آن‌گاه که می‌خواهد ازین جهان برود و پادشاهی را به اورمزد بسپارد ، فردوسی از زبان وی اندرزهایی به انسان‌ها می‌دهد :

بجز داد و نیکی مکن در جهان مع‌علوم پناه کهن باش و فر مهان
مزن برکم از ار بانگ بلند چو خواهی که بخت بود یارمند

۲۰۰۸/۷

فردوسی از زبان بهرام بهرامیان که چهار ماه بر تخت شاهی ساسانی نشسته ، اندرزهایی بیان می‌کند و در واقع برنامه کار خود را باز می‌گوید :

پراکنده شد فر و اورندشاه

* چوسی سال بگشتت و بر سردونه

۲۰۰۸/۷

به نیکی گراییم و پیمان کنیم به داد و دهش تن گروگان کنیم
که خوبی و زشتی زما یادگار بماند تو جز تخم نیکی مکار

۲۰۲۲/۷

بهرام نیز در بازگو کردن ، برنامه شاهی خود ، برای مهتران ، می گوید :

بکوشش بجوئیم خرم بهشت خنک آن که جز تخم نیکی نکشت

۲۱۱۷/۷

قباد نیز به مهتران چنین می گوید :

همه سر بسر دست نیکی برید جهان جهان را به بد مسپرید

۲۲۸۹/۸

بوزرجمهر نیز در بزم ششم ، در حضور انوشیروان و موبدان درباره نیکی

چنین می گوید :

به نیکی گرای و غنیمت شناس هم از آفریننده دار این سپاس
مگرد ایچ گونه به گرد بدی به نیکی بیارای اگر بخردی
ستوده تر آن کس بود در جهان که نیکش بود آشکار و نهان

۲۳۹۷/۸

روزی که انوشیروان ، شادمانه بزرگان را به دربار فرامی خواند ، پس از آفرین
برکردگار در حضور بوزرجمهر می گوید که همه چیز نابود می شود و تنها سخن نغز
و گفتار نیک است که می ماند :

شود خاک و بی بر شود رنج او به دشمن بماند همه گنج او
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه

...

به گیتی دو چیز است جاوید بس دگر هرچه باشد نماند به کس

..

سخن گفتن نغز و گفتار نیک نگردد کهن تا جهانست و ریگ

زخورشید و از باد وزآب و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک

۲۴۴۹/۸

انوشیروان در پاسخ موبد نیز می‌گوید:

نمرد آن که او نیک کردار مرد بیاسود و جان را به یزدان سپرد

۲۵۳۶/۸

انوشیروان به پسرش هرمزدنیز می‌گوید:

به پاداش نیکی بیابی بهشت بزرگ آن که جز تخم نیکی نکشت

به نیکی گرای و به نیکی بکوش بهر نیک و بد بند دانا نیوش

۲۵۶۱/۸

...

فردوسی در گفتاری که از مردن فریدون، سخن می‌گوید، نام نیک را می‌ستاید و اعتقاد دارد که از کزی و کاستی هیچ کس سودی نبرده است.

فریدون بشد، نام از او ماند باز برآمد براین روزگاری دراز

...

همه نیکنامی بد و راستی که کردای پسر سود از کاسی

۱۲۷/۱ و ۱۲۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فردوسی از زبان گودرز پیرهم می‌گوید: بوم انسانی

به نیکی گرای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس

۷۱۴/۳

آنجا که کیخسرو، تاج شاهی را به لهراسب می‌سپارد و خود برای بدرود به

حرمسرا می‌رود، فردوسی از زبان او چنین می‌گوید:

سوی داور پاک خواهم شدن نه بینم همی راه باز آمدن

به نیکی بیاید تن آراستن که نیکی نشاید ز کس خواستن

۱۴۳۵/۵

گویا سرچشمه فکری فردوسی درین شعر ، آیه « یاایهاالذین آمنوا اتقواالله ولتنظرو نفس ما قدمت لیدوا اتقواالله ان الله خبیر بما تعملون . »^{۳۲}

فردوسی به راستی و راستگویی ، بسیار اهمیت می‌دهد و در پایان هر مقال به مناسبت از راستگویی سخن می‌گوید ، مثلا در پرسش زال از کنیزگان فردوسی از زبان سپهد زال ، چنین می‌گوید :

اگر راستی‌تان بود گفت و گوی به نزدیک من‌تان بود آب‌روی
و گر هیچ کژی گمانی برم بزیر پی پیل‌تان بسپرم

۱۶۰/۱

قبادهم که برتخت می‌نشیند به مهان و بزرگان می‌گوید ، آن‌کس بزرگ است که سخن راست بگوید :

بزرگ آن کسی کو به گفتار راست زبان را بیاراست و کژی نخواست

۲۲۸۸/۸

فردوسی از زبان انوشیروان می‌گوید که کژی و کاستی و ناراستی از صفات اهریمنی است و یزدان ما را به راستی فرمان داده است :

نفرمود ما را به جز راستی که دیوآورد کژی و کاستی

۲۳۱۷/۸

بوزرجمهرهم در مجاس سوم چنین می‌گوید :

به از راستی درجهان کار نیست از این به گهر با جهاندار نیست

۲۳۸۸/۸

همه راستی باید آراستن ز کژی دل خویش پیراستن
ز شاه جهاندار جز راستی نزید که دیو آورد کاستی

۲۳۹۰/۸

اگر پیشه دارد دلت راستی چنان دان که گیتی تو آراستی

۲۴۰۹/۸

خسرو پرویز هم که بر تخت شاهی می‌نشیند ، فردوسی از زبان وی برنامه کارش را چنین توصیف می‌کند :

مبادا مرا پیشه جز راستی که بیدادی آرد همی کاستی
و با هر کسی رای ما بر بهی است زبیداد کردن سر ما تهی است

۲۶۷۸/۹

و در جای دیگر خسرو پرویز در مقام عتاب ، به بهرام چوبینه می‌گوید :

زخشنودی ایزد اندیشه کن خردمندی و راستی پیشه کن
که گوید که کژی به از راستی چرا دل به کژی بیاراستی

۲۶۹۹/۹

بهرام نیز در هشتمین روزی که بر تخت شاهی می‌نشیند به دبیر دستور می‌دهد:

یکی نامه بنویس با مهروداد که بهرام بر تخت بنشست شاد
خداوند بخشایش و راستی گریزنده از کژی و کاستی
جز از راستی نیست با هر کسی اگر چند از او کژی آید بسی
به داد از نیاکان فزونی کنم شما را بدین رهنمونی کنم

۲۱۱۸/۷

گستاسب هم که شاهی را به بهمن پسر اسفندیار می‌سپارد ، فردوسی از زبان گشتاسب چنین می‌گوید :

تو اکنون همی کوش و با داد باش چو داد آوری از غم آزاد باش
خردمند را شاد و نزدیک دار جهان بر برداندش تاریک دار
همه راستی کن که از راستی نیاید بکار اندرون کاستی

۱۷۴۶/۶

فردوسی در موارد فراوانی راستی را می‌ستاید و کژی و ناراستی را نکوهش می‌کند و معتقد است که راستگویان درون ناآرامی ندارند و از آرامش روحی سود می‌برند .

به گیتی به از راستی پیشه نیست	زکزی بتر هیچ اندیشه نیست
کسی کوبتابد سر از راستی	کزی گیردش کار و هم کاستی
سرمایه مردمی راستی است	زتاری و کزی بیاید گریست
چو با راستی باشی و مردمی	نبیسی بجز خوبی و خرمی
همه راستی جوی و فرزانگی	زتو دور باد آز و دیوانگی
اگر پیشه دارد دلت راستی	چنان دان که گیتی تو آراستی

۴۷۸/۲
۱۳۳۶/۵
۱۴۷۱/۶
۱۹۸۲/۷
۱۹۸۲/۷
۲۴۰۹/۸

در قرآن نیز آیات فراوانی در باره راستی هست*

فردوسی از زبان انوشیروان ، در اندرزنامه هر مزد ، دروغ را نکوهش می کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* « قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا

رضی الله عنهم و رضوانه ذلك الفوز العظيم » ۱۲۰ مائده (= ۵) .

لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین . . . ۲۵ / احزاب (= ۲۳) .

. . . و ینصرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون ۹ / حشر (= ۵۹)

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین ۱۲۱ / توبه (= ۹)

فذاعزم الامر فلو صدقوا الله لكان خیرا لهم ۲۴ / محمد (= ۴۷)

پیامبر بزرگوار هم گفته است: « آیه المنافق ثلاث: اذا حدث کذب و اذا وعده اخلف و اذا اوتمن خان .

ردک : ۳۵۲/۱ ریاض الصالحین .

زبان را مگردان به گرد دروغ چو خواهی که تخت از تو گیرد فروغ

۲۵۲۷/۸

به گرد دروغ ایچ‌گونه مگرد چو گردی بود بخت را روی زرد

۲۵۶۱/۸

هرمزدنیز، آن‌گاه که موبد از او می‌پرسد ، ستمگر کیست؟ ، دروغگو را
ستمکاره می‌خواند :

دگر آن‌که گفتا ستمکاره کیست ؟ بریده دل از شرم و بیچاره کیست؟

هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ ستمکاره‌ای خوانمش بی‌فروغ

۲۵۵۸/۸

شاپورهم که بر تخت می‌نشیند ، فردوسی اندرزهایی از زبان او برای سردارانش
باز می‌گوید :

بدانید کان کس که گوید دروغ از آن پس نگیرد برما فروغ

مکن دوستی با دروغ آزمای همان نیز با مرد ناپاک رای

۲۰۷۰/۷

فردوسی انسان‌ها را به کار و کوشش وامی‌دارد و می‌گوید : اگر می‌خواهید
خوب زندگی کنید و سرزنش دیگران را نشنوید ، باید تن بکار دهید ، زیرا کارکردن
کلید آزادی است اگر آدمی کار کند به کس نیاز پیدا نمی‌کند .

چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد که آزاده را کاهلی برده کرد

و نیز می‌گوید که کار امروز را بفردا مگذارید و این سخن را از زبان انوشیروان
که پس از قباد به تخت شاهی می‌نشیند و به سرداران اندرزهایی می‌دهد، بیان می‌کند:

از امروز کاری به فردا ممان که داند که فردا چه گردد زمان ؟

گلستان که امروز باشد ببار تو فردا چنی گل نیاید بکار

بدان گه که یابی تنت زورمند ز بیماری اندیش و درد و گزند

چو چیره شود بردل مرد رشک یکی دردمندی بود بی‌پزشک

هر آن گه که درکارستی کنی همی رای ناتندرستی کنی

۲۳۱۲/۸

بوزرجمهر در مجلس سوم درباره کوشیدن و درکارها ثبات داشتن اندرز می‌دهد و خواننده را به اغتنام وقت فرامی‌خواند و با آن‌که دنیا را بی‌اعتنا می‌داند ولی به انسان‌ها سفارش می‌کند و می‌گوید که بی‌اعتباری دنیا بدان معنی نیست که انسان‌ها از کار و کوشش دست بردارند.

تن آسایی و کاهلی دور کن بکوش و زرنج تنت سورکن
که اندر جهان سود بی‌رنج نیست هم آن را که کاهل بود گنج نیست

۲۳۸۷/۸

و در مجلس پنجم بوزرجمهر می‌گوید:

چو کاهل بود مرد برنا به‌کار از او سیرگردد دل روزگار

۲۳۹۳/۸

فردوسی کارکردن را ننگ نمی‌داند و معتقد است که آدمیان باید در کارها پایداری کنند تا پیروز گردند:

هر آن کس که دارد زهرکار ننگ بود زندگانی و روزیش تنگ
چو کوشا بود مرد در کار خویش روا بیند از کار بازار خویش
فردوسی آنان که زندگی خود را به غفلت می‌گذرانند و به کارهایی رومی‌آورند که برای زندگی مادی این جهانی آنان نیز زیان‌بخش است، اندرز می‌دهد:

نه امید عقبی، نه دنیا بدست سراسیمه از هر دو برسان مست
و نیز فردوسی غفلت و بی‌خبری را بویژه در دوران پیری سخت نکوهش می‌کند و از سرنوشت انوشیروان که با آن همه شکوه و جلال و عظمت می‌بایست جهان را ترک کند، به خواننده اندرز می‌دهد و می‌گوید: باید از خواب غفلت بیدار شد:

تو ای پیر فرتوت بی‌توبه مرد خردگیر و از بزم و شادی بگرد.
اگر بخردی سوی توبه گرای همیشه بود پاک دین، پاک رای
فردوسی از زبان اورمزد نرسی، که نه‌سال پادشاهی کرده، درباره کاهلی می‌گوید:

وگر سستی آرد بکار اندرون نخواهد ورا رای زن رهنمون
گر از کاهلان یار خواهی بکار نباشی جهان جوی و مردم شمار
۲۰۲۷/۷

فردوسی از زبان انوشیروان ، در پاسخ موبد می‌گوید :

بهر کار کوشا بیاید شدن به دانش نیوشا بیاید شدن
۲۵۴۰/۸

در شاهنامه فردوسی دستورالعمل‌هایی ، برای زندگی وجود دارد ، که هر خواننده از آنها سود می‌جوید آن‌گاه که اسکندر بردار ، چیره می‌شود و دارا به دست دوتن از اطرافیان خود به نامتهای : جانوسیار و ماهیار کشته می‌شود و ملک ایران زمین به تصرف اسکندر درمی‌آید ، فردوسی از زبان اسکندر می‌گوید :

جز از نیکنامی و فرهنگ و داد ز رفتار گیتی مگیرید بیاد
۱۸۰۷/۶

هر آن‌کس که هست از شما مستمند کجا یافت از کار داری گزند
دل و پشت بیدادگر بشکنند همه بیخ و شاخش زین برکنید
کنم زنده بردار بدنیام را که گم کرد از آغاز فرجام را
به داد و دهش دل توانگر کنید از آزادی بر سرفسر کنید
۱۸۰۵/۶

فردوسی به پرورش روان توجه دارد ، آنجا که اسکندر در جستن آب حیات تلاش می‌کند و به فرمان خضر راه می‌سپرد ، تا به چشمه‌ای که آب زندگی در آنست ، برسد ، فردوسی می‌گوید :

اگر آب حیوان به چنگ آوریم بسی بر پرستش درنگ آوریم
نمیرد کسی کوروان پرورد به یزدان پناهد و راه خرد
۱۸۸۸/۷

پس از آن‌که اسکندر به ارسطاليس ، نامه‌ای می‌نویسد : حکیم در پاسخ اسکندر

به او اندرز می‌دهد:

به پرهیز و تن را به یزدان سپار به گیتی جز از تخم نیکی مکار

۱۹۰۸/۷

به پرهیز و خون بزرگان مریز که نفرین بود بر تو تا رستخیز

۱۹۰۹/۷

از رنج دیگران کاستن و دل انسان‌ها را بدست آوردن ، مورد توجه فردوسی است ، از زبان بهرام‌گور ، به دبیر می‌گوید به‌کارداران بنویس :

بکوشید تا رنجهای کم کنید دل غمگنان شاد و بی‌غم کنید

که گیتی نماند و نماند بکس بی‌آزاری و داد جوئید و بس

۲۲۰۷/۷

به دانش روان را توانگر کنید خرد را بدین برسر افسر کنید

زچیز کسان دور دارید دست بی‌آزار باشید و یزدان پرست

۲۲۰۸/۷

در رزم رستم و سهراب ، فردوسی انسان‌هایی را که سودای نام‌آوری در سر می‌پرورانند و برای رسیدن به شهرت و مقام سرمست از خودخواهی هستند، نکوهش می‌کند و می‌گوید : گاه انسان ، چنان سرمست از باده غرور می‌شود که فرزندش را نیز نمی‌شناسد و نابود می‌کند تا خود نام‌آور شود ، در صورتی که دد و دام فرزندانشان را می‌شناسند و نمی‌درند ولی آدمیزادگان برای نام‌آوری ، به هر کار ناشایست حتی فرزندکشی نیز دست می‌یازند ، فردوسی آن‌گاه که پسر و پدر - سهراب و رستم - سلاحهای گوناگون بکار می‌برند و یکدیگر را به گرز و تیغ و تیر و کماند می‌آزمایند و نتیجه‌ای نمی‌گیرند و کمی دور از یکدیگر می‌ایستند .

« پر از درد باب و پر از رنج پور » می‌گوید :

جهاننا شگفتی ز کردار تست شکسته هم از تو هم از تو درست

از این دو یکی را نجنبید مهر خرد دور بد ، مهر نمود چهر

همی بچه را باز داند ستور چه ماهی به دریا چه در دشت گور
نداند همی مردم از رنج و آز یکی دشمنی را زفرزند باز

۴۸۹/۲

فردوسی ، شتابکاری را کار اهریمنی می‌داند و نکوهش می‌کند ، آنجا که
سیاوش به دست افراسیاب گرفتار می‌شود و افراسیاب می‌خواهد سر از تن او جدا
کند ، سپاه افراسیاب بدو می‌گویند :

چنین گفت با شاه یکسر سپاه کزو شهریارا چه دیدی گناه
بهنگام شادی درختی مکار که زهر آورد بار او روزگار
و سرانجام فردوسی از زبان پی‌اسم^{۳۳} چنین می‌گوید :

زدانا شنیدم یکی داستان خرد شد بدین گونه همداستان

رک: ۶۵۷/۳

که آهسته دل کی پشیمان شود هم آشفته راهوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمن است پشیمانی و رنج جان و تن است

رک: ۶۵۸/۳

گودرزگیو نیز به طوس چنین می‌گویند :

که تندی پشیمانی آردت بار تو در بوستان تخم تندی مکار
که تیزی نه‌کار سپهد بود سپهد که تیزی کند بد بود

۸۲۵/۳

فردوسی اعتقاد دارد که اندیشه بد ، سرانجام گریبان خود شخص را می‌گیرد .
هر آن کس که اندیشه بد کند به فرجام بد باتن خود کند

رک: ۵۷۱ منتخب

۳۳ - پهلوان تورانی و برادر کهر پیران دواستانی سم و در پهلوی سمب . رک : فرهنگ

و در جای دیگر برای مجسم کردن کار نیک و بد ، پس از مرگ ، فردوسی به انسان‌های ستمگر خطاب می‌کند :

چو درگور تنگ استوارت کنند همه نیک و بد در کنارت کنند

قرآن هم می‌گوید : «... وانظروا کیف کان عاقبة المفسدین»^{۳۴}.

و در آیه : «... الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه والذین یمکرون السیئات لهم عذاب شدید .»^{۳۵}.

فردوسی ، غرور و خودخواهی را نکوهش می‌کند و آنان را که اشکبوس وار با اندک هنر و دانش خود غره می‌شوند و غرور و خودخواهی چشم دل آنان را کور می‌کند ، اندرز می‌دهد :

مشو غره زآب هنرهای خویش نگهدار برجایگه پای خویش

رشک و حسد در نظر فردوسی ، چون بیماری است که درمان ندارد .

چو چیره شود بر دل مرد رشک یکی دردمندی بود بی‌پزشک

۵۷۱ منتخب شاهنامه

و آن‌گاه که یزدگرد پسر بهرام بر تخت شاهی می‌نشیند ، به سرداران اندرز می‌دهد و فردوسی از زبان او چنین می‌گوید :

هر آن کس که دل تیره دارد رشک مر آن درد را دیو باشد پزشکی

که رشک آورد از و گرم و نیاز دژ آگاه دیوی بود کینه ساز

۲۲۶۳/۸

فردوسی اعتقاد دارد که نباید ، تخم نفاق و کینه‌کاشت و از زبان پیران به افراسیاب می‌گوید :

چرا کشت باید درختی به دست که بارش بود زهر و برگش کبست

(= حنظل)

۳۴ - بخشی از آیه ۸۵/اعراف (=۷).

۳۵ - بخشی از آیه ۱۲ سورة فاطر (= الملائكة = ۳۵).

۶۱۰/۳

آنجا که انوشیروان ، دستور می‌دهد که دو خیانتکار را به دار آویزند تا بسزای
نابکاری و بدکنشی خود برسند ، فردوسی چنین بیان می‌کند :

جهان را نباید سپردن به بد که بر بد کنش بی‌گمان بد رسد

۲۴۰۸/۸

کسی کوبود پاک ، یزدان پرست نیالد به کردار بد هیچ دست

۲۴۰۹/۸

و سرانجام ، فردوسی از زبان انوشیروان می‌گوید :

اگر نیک دل باشی و راه جوی بود نزد هرکس ترا آبروی

وگر بدکنش باشی و بد تنه به دوزخ فرستی سراسر بنه

۲۵۳۹/۸

فردوسی در بردباری و تحمل شدائد و مقاومت در برابر مصائب ، بیانی دارد
که می‌گوید : شب تیره هرچند هم که دراز باشد ، باز پایانی دارد و به روز روشن
می‌پیوندد.

آن‌گاه که برای مهرباب ، پادشاه کابل ، حالت بحرانی پیش می‌آید و در نظر دارد
برای فروکش کردن آتش خشم منوچهر شاه و ترس از گرز سام ، رودابه دخترش و
سیندخت همسرش را بکشد تا شاید باکشتن این دو ، خشم شاه ایران فروکش
کند (و چاره را فقط در همین کار می‌داند)

همسر وی ، سیندخت ، او را به بردباری وامی‌دارد و می‌گوید :

اگر چند باشد شب دیرباز برو تیرگی هم نماند دراز

شود روز چون چشمه رخشان شود جهان چون نگین بدخشان شود

۹۹/۱

و در جای دیگر ، فردوسی انسان‌ها را در برابر سختی‌ها به مقاومت و پایداری،
تشویق می‌کند و از زبان بوزرجمهر خردمند می‌گوید : ای انسان وقتی که گرفتاری‌ها
بر تو چیره می‌شود ، پایداری را پیشه خود کن و در کارها سستی از خود، نشان‌مده

چو سختیش پیش آید از هر شمار شود پیش و سستی نیارد بکار
فردوسی از زبان پیروز پسر یزدگرد که یازده سال و چهار ماه ، پادشاهی کرده،
بردباری را چنین می‌ستاید :

سر مردمی بردباری بود سبک‌سر همیشه بخواری بود
قرآن در آیه ۲۰۱ سوره آل‌عمران می‌گوید :

« یاایهاالذین آمنوا اصبروا وصابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون . »

و نیز در آیه ۱۴۹ سوره بقره (=۲) خداوند می‌گوید :

« یاایهاالذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين . »

و در همین سوره بقره آیه ۱۵۱ خداوند می‌گوید :

« و لنبلونکم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات
و بشر الصابرين . »

فردوسی درباره فروتنی از زبان بوزرجمهر ، در مجلس سوم ، پس از آن که
انوشیروان از وی می‌خواهد سخنی بگوید و به حاضران اندرز بدهد ، چنین می‌گوید:

سخنگوی دانا زبان برگشاد زهرگونه دانش همی کرد یاد

فروتن بود هرکه دارد خرد سپهرش همی در خرد پرورد

۲۳۸۲/۸

و نیز فردوسی از زبان هرمزد که در پاسخ پرسش‌های موبد سخن می‌گوید،
از فروتنی چنین بیان می‌کند :

کسی کو فروتن‌تر و رادتر دل دوستانش بدو شادتر

۲۵۵۸/۸

قرآن هم می‌گوید : « و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین . »^{۳۶}

و در سوره حجر ، خدا می‌گوید : « ... و لاتحزن علیهم و اخفض جناحک

للمؤمنین . »^{۳۷}

علی علیه السلام در بستر مرگش به فرزندش ، سفارش می‌کند^{۳۸} : عليك بالتواضع
فانه من اعظم العبادة .

و پیامبر گفته است^{۳۹} : « ان الله اوحى الى ان تواضعوا حتى لا يفخر احد على احد
ولا يبغى احد على احد .

فردوسی ، در آغاز داستان سیاوش ، به انسان‌ها ، اندرز می‌دهد :

نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هرچه گویی همان بشنوی

درشتی زکس نشنود نرم گوی سخن تا توانی به آزرم گوی

۵۲۴/۳

اورمزدپسر شاپور آن‌گاه که می‌خواهد بعیرد ، فرمان می‌دهد تا پسرش به
نزدش برود ، اندرزهای او را ، فردوسی چنین بیان می‌کند :

بنه کینه و دور باش از هوا مبادا هوا برنو فرمان‌روا

سخن‌چین و بسی‌دانش و چاره‌گر نباید که یسبند پیشت گذر

زنادان نیابی بجز بدتری نگر سوی بی‌دانشان ننگری

چنان دان که بی‌شرم و بسیار گوی ندارد به نزد کسان آبروی

۲۰۱۱/۷

بهرام پسر اورمزد هم که سه‌سال و سه‌ماه و سه‌روز بر تخت شاهی ساسانی
تکیه می‌زند ، به سرداران و نامداران خود که به نزدش می‌روند ، چنین اندرز می‌دهد:

سراسر بیندید دست هوا هوا را مدارید فرمان‌روا

...

همه راست گوید و نیکی کنید دل نیک پی مردمان مشکیند

۲۰۱۶/۷

۳۸ - رك : امالی طوسی ۶/۱ به نقل از ۱۱۹ بحار الانوار مجلد ۱۶ جزء ۷۵ .

۳۹ - رك : ۲/۲ ریاض الصالحین .

فردوسی ، از زبان انوشیروان درباره بخشایش بر مستمندان ، چنین سخن می‌گوید :

ببخشای بر مردم مستمند زبده دور باش و بترس از گزند

۲۵۲۹/۸

ودرجای دیگر ، از زبان انوشیروان که به پرسش موبد پاسخ می‌دهد ، چنین می‌گوید :

به هستی و بخشش بود مرد مه تو گر گنج داری ببخش و منه

۲۵۳۱/۸

فردوسی پیمان شکنی را در اندرز انوشیروان به فرزندش چنین تعبیر می‌کند:

مبادا که باشی تو پیمان شکن که خاکست پیمان شکن را کفن

به بادافره بی‌گناهان مکوش بگفتار بدگوی مسپار گوش

۲۵۲۷/۸

قرآن هم پیمان شکنان را در ردهٔ زیانکاران دانسته است : « الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون »^{۴۰} و در آیه دیگر به آنان لعنت می‌فرستد :

« والذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوءالدار . »^{۴۱}

فردوسی از زبان بهرام که به دبیر دستور داده ، اندرز هایی برای کاردان بنویس ، درباره همسایگان چنین می‌گوید :

مجوید آزار همسایگان بویژه بزرگان و پرمایگان

۲۲۰۹/۷

فردوسی به آدمی توصیه می‌کند که نباید اندوه جهان را بخورد ، زیرا که جهان ناپایدار است و در برابر شاد بودن راسفارش می‌کند .

۴۱ - آیه ۲۶ سورهٔ رعد (= ۱۱۲) .

۴۰ - آیه ۲۶ سورهٔ بقره (= ۲) .

چو پیوسته شد مهر دل برجهان
بخاک اندرآرد همی ناگهان
...
مباشید گستاخ با این جهان
که او بتّری دارد اندرنهان
از او تو بجز شادمانی مجوی
به باغ جهان برگه انده مجوی

۶۷۹/۳

ولی در عین حال فردوسی، بی‌اعتباری دنیا را به انسان‌های مفرور و سرکش گوشزد می‌کند و می‌گوید: سرانجام همگان خواهند مرد:

زمین گرگشاده کند راز خویش
نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود
برش پر زخون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش
پر از خوب رخ چساک پیراهنش

۲۳۵۶/۸

و در داستان کیکاووس، پس از آن که، فردوسی از زبان کاووس‌شاه می‌گوید:
کسی همچون من ازین جهان بهره‌مند نشده و بدین‌گونه از گنج و تخت بهره نبرده،
چنین می‌سراید:

چنین است رسم سرای سپنج
نمانی در او جاودانی به رنج
نه دانا گذر یابد از چنگ مرگ
نه جنگ آوران زیر خفتان و ترک
اگر شاه باشیم و گر زردهشت
نهالین زخاک است و بالین زخشت

۱۳۹۹/۵

و در داستان ایرج هم می‌گوید: چون پایان زندگی مرگ است پس چه بهتر که
کوشش کنیم تا خوب باشیم، زیرا

سپهر بلندار کشد زین تو
سرانجام خشت است بالین تو

۲۷ / منتخب شاهنامه

فردوسی به پیامبر اسلام، اعتقاد دارد و دین را برای آدمی ضروری می‌داند
و می‌گوید:

اگر دل نخواهی که باشد نژند
 چو خواهی که یابی ز هر بد رها
 بوی در دو گیتی زبد رستگار
 بگفتار پیغمبرت راه جوی
 نرا دین و دانش رهاند درست
 نخواهی که دائم بوی مستمند
 سراندر نیاری به دام بلا
 نکو نام باشی بر کردگار
 دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
 ره رستگاری بیایدت جست

۳/ منتخب شاهنامه

فردوسی به وجدان اخلاقی و با به اصطلاح نفس نوامه که آدمی را پس از ارتکاب گناه سرزنش می‌کند و در واقع از ناپاکی‌ها بر حذر می‌دارد، بسیار معتقد بوده و یکی از اندرزهایی که مرد دانا برای شهریار ساسانی می‌گوید این است:

چهارم چنان دان که بیم گناه
 فزون باشد از بند وزندان شاه

رك : منتخب شاهنامه ۴۷۶

کتابی به اندازه خود شاهنامه باید که از اندیشه‌های اخلاقی در شاهنامه فردوسی بحث کند و اشعار اخلاقی فردوسی را بازگوید و در این جا مجال نیست و آنچه گفته شد، قطره‌ای بود از دریا و این سخنان را از آن جهت گفتم که انسان‌ها سعی کنند تا تعلیمات حکیمانه و سخنان گرانقدر فردوسی را در زندگی بکار بندند و همیشه کوشش کنند تا خود را به زیور دانش و هنر و درستی و راستی بیارایند؛ زیرا جامعه امروز ما بیش از هر چیز بدین گونه انسان‌ها نیاز دارد و انسان‌ها باید سعی کنند تا خود را بدین گونه صفات خوب متحلی سازند و از هوس‌های ناشایست درگذرند و کاری کنند که درخت وجود آنان گل‌ها و سایه‌ها و ثمرها بخشد تا به کمال نزدیک‌تر شوند.